زندگی سلام
ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
•پنج شنبه•۱۲ مهر ۱۳۹۷•شماره ۱۱۵۳

دنیا به روایت تصویر

گاردین| تب سلفی گرفتن در همه جا، آلمان

گتی ایمیج| مسابقه موتورسواری ساحلی، ترکیه

بار کرافت| مراقبت پزشکی از یک فیل ٤ ساله، اندونزی

فتوشعر انتظار

خودمونی

بهانه بیاوریم یا جام؟

سید مصطفی صابری|روزنامه نگار

پرسپولیس با ترکیبی که به زحمت یازده نفر شده بود، السد تیم متمول قطری را به شکل معجزه آسایی شکست داد تا کارش برای بازی برگشت و رسیدن به فینال لیگ قهرمانان آسیا راحت تر باشد. واقعیت این است که کمتر کسی از تیم محروم برانکو که مصدوم هم کم نداشت و حتی سرمربی اش روی نیمکت نبود، انتظار پیروزی داشت. همه به یک شکست آبرومندانه راضی بودیم. بهانه برانکو و تیمش برای نبردن جور بود و در بین این همه کارشناس و هوادار که شکست را باور داشتند، یک نفر مخالف وجود داشت: برانکو! کسی که بدون بهانه گیری بابت نبود ابزاری که نیروی انسانی مهم ترینش بود و بدون غر زدن بابت این که خودش ماه هاست حقوق نگرفته، به پیروزی باور داشت. یک وقتی هست تلاش مان را برای موفقیت در کاری می کنیم و به نتیجه مطلوب نمی رسیم، برای همین دلیل می آوریم که چه عواملی باعث ناکامی ماشد، یک وقتی تلاش مان را نمی کنیم و موفق هم نمی شویم اما بهانه سر هم می کنیم تا دیگران تصور کنند ما تلاش کردیم اما عواملی خارج از کنترل نتیجه نهایی را رقم زده است. یک وقت هایی هم می دانیم حتی اگر با تمام توان تلاش کنیم، باز هم موفق نمی شویم و برای همین قبل از پایان کار بهانه ها را ردیف می کنیم تا ذهن اطرافیان مان را آماده شکست احتمالی کرده باشیم. برای همین وقتی شکست می خوریم افسوس نمی خوریم؛ چون برایش آماده بودیم.

به هر حال هر وقت و هر جا و به هر دلیلی که حالت مطلوب رقم نخورد؛ با بهانه آوردن ها خودمان و دیگران را گول می زنیم. اما برانکو ثابت کرد بهانه برای پیروزی و موفقیت بیشتر از دستاویز برای شکست وجود دارد. برانکو با باور این که هیچ عاملی به اندازه تمرکز، بی حاشیه بودن و تلاش یک تیم در موفقیت تاثیر ندارد، الدحیل و السد تیم های بزرگ و متمول آسیا را با فوق ستاره هایشان با اتکا به امثال آدام همتی، شایان مصلح و علوان زاده شکست داد. عادت به موفقیت، بی توجهی به حواشی و حفظ تمرکز بزرگ ترین عامل موفقیت شگفت انگیز تیم برانکو بود. مربی با شخصیتی که نه در زمان شکست دیگران را مقصر جلوه می دهد نه از فرصت پیروزی برای تحقیر دشمنان و منتقدانش استفاده می کند.

مسابقه این کیه

بغض کن، بغضت قشنگه!

سلام. باز هم با یک مسابقه این کیه در خدمت تون هستیم. این بار یک چهره هنری انتخاب کردیم که تقریبا در همه زمینه ها یه کاری کرده، به تازگی هم یه کار جنجالی دیگه کرده! عکس و کاریکاتوری هم که این جا می بینید، خانم را به نظری ۴۲ ساله از گلبهار، برنده مسابقه قبل هستن که ضمن عذرخواهی از اشتباه نوشتن سن شون در سری قبل، دوباره بهشون تبریک می گیم.

یادآوری روش مسابقه: شما باید تشخیص بدین کاریکاتور به هم ریخته چاپ شده کیه و اسمش رو با کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. جواب رو دوشنبه همین جا می بینید. بین کسانی که جواب درست رو بفرستن، قرعه کشی می کنیم و به عنوان جایزه، کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد همین جا خواهید دید. خوش باشین همیشه.

تذکر مهم! حتما و حتما توی متن پیامک تون کلمه «این کیه» رو بنویسین.

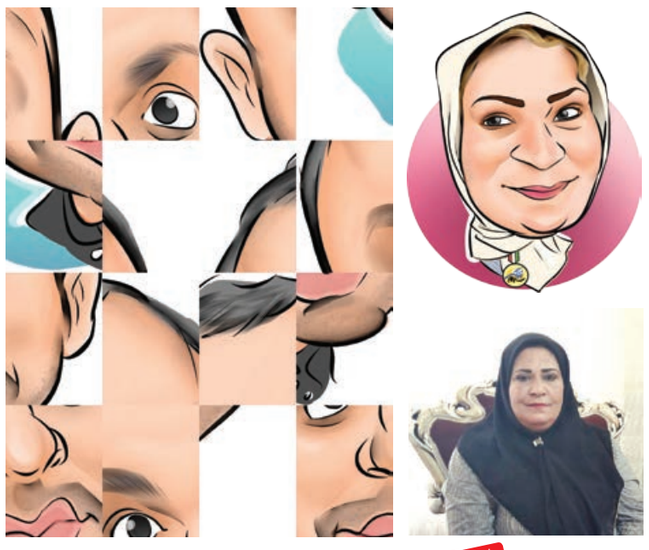

پنج شنبه‌ها

پرونده‌های مجهول

معمای مرموز «مستعمره گمشده» در آمریکا

میترا تاتاری|مترجم

تاکنون داستان های عجیبی از غیب شدن افرادی در وسط اقیانوس یا در هواپیما گزارش شده است اما بیشترین تعدادی که در طول تاریخ ناپدید شده اند مربوط به مهاجران انگلیسی

است که در سال های خیلی دور به آمریکا سفر کرده بودند تا برای همیشه در آن جا زندگی کنند. این گروه به مهاجران رونوک (The Roanoke Colony) شهرت دارند. سال ۱۵۸۴ «سر والتر رالی» به دستور ملکه الیزابت اول به ساحل شرقی آمریکای شرقی رفت تا به وضع مهاجران انگلیسی سامان دهد. بین سال های ۱۵۸۵ تا ۱۵۸۷ دو گروه از مهاجران در دو منطقه جای گرفتند و تشکیل مستعمره دادند. یکی از این گروه ها به جنگ با قبایل بومی آمریکا پرداخت و پس از مدتی از آن جا که دیگر مواد غذایی و نیروی جنگیدن نداشت به انگلستان بازگشت. گروه دوم با بعضی از قبایل طرح دوستی ریخت ولی این سیاست هم نتیجه ای نداشت و بسیاری از آن ها کشته شدند. سرانجام این مهاجران شخصی به نام «جان وایت» را مامور کردند تا به انگلستان برود و کمک بیاورد. هنگام سفر وایت به انگلیس ۹۰ مرد، ۱۷ زن و ۱۱ بچه در آن مستعمره زندگی می کردند، ولی وقتی در سال ۱۵۹۰ وایت به آمریکا بازگشت هیچ اثری از آن ها نبود، حتی اثری از دعوا و جنگ هم به چشم نمی خورد. این گروه از مهاجران به نام «مستعمره گمشده» معروف شده اند و هنوز کسی از سرنوشت ساکنان آن خبری ندارد. بقایای جسد هیچ کدام از آن ها هم در مستعمره پیدا نشده و ماجرای ساکنان بخت برگشته ای که برای داشتن زندگی بهتر به آمریکا مهاجرت کرده بودند، به معمایی عجیب و ناشناخته تبدیل شده است.

منبع: fable.wikia.com

تاپخند

- اینستاگرام چند لحظه قطع شد، حالا باید همش عکس غذای یخ کرده نگاه کنیم... کاش دوباره از اول بپزید!
- ترم اول که رفتم دانشگاه کسی بهم نگفته بود عاشق نشو ولی قیافه های همکلاسیامو که دیدم خودم به همین نتیجه رسیدم!
- رفیقم زنگ زده میگه به ۱۵ میلیون دستی داری به من بدی؟ یا نمی دونه ۱۵ میلیون چقدره، یا نمی دونه پول دستی چیه، یا اشتباه زنگ زده به من... این قدر بدم میاد وسط تماشای باب اسفنجی زنگ می زنن بهم!
- بعد از اونایی که موقع غذا خوردن دهنشون صدا میده، رو مخ ترین آدم ها اونایی هستن که تو جمع خلال و نخ دندون می کشن!
- گوشیم روزدم به شارژ و شارژش از ۱۵ درصد رسید به یک درصد. به نظر می رسه گوشیم بخشی از برق شهر رو تامین می کنه!
- یک جور میگه ریزش دلار حاصل جوروانیه، انگار افزایش قیمتش خیلی قاعده مند و تکنیکال اتفاق افتاده بود!

دور دنیا

وضعیت ناراحت کننده تنهاترین دلفین دنیا

آدیتی سنترال- رسانه ها گزارشی تکان دهنده درباره یک دلفین، ده ها پنگوئن و چند حیوان آبزی دیگر که در آکواریومی در ژاپن رها شده اند، منتشر کرده اند. این آکواریوم بازدید زیادی نداشته است و به دلیل نداشتن صرفه اقتصادی، همه کارکنانش اخراج شده اند و این حیوانات ماه هاست که در آن رها شده اند. برخی کارکنان قدیمی این دلفیناریوم به حیوانات سر می زنند و به آن ها غذا می دهند. طبق گزارش ها آثار افسردگی دلفین تنها، کاملا قابل مشاهده است و دچار آفتاب سوختگی شدیدی هم شده است.

داستان جالب مرد حماسه ساز روسی

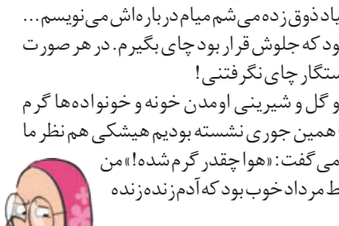

آدیتی سنترال- مردی به نام «والری» در روسیه به تازگی به خاطر کار جالبی که در صف خرید جدیدترین گوشی آیفون انجام داد، به ستاره این روزهای روسیه تبدیل شده است. او که از چند روز قبل از فروش جدیدترین گوشی آیفون، به عنوان اولین نفر در صف جا گرفته بود و می توانست جایش را به قیمت ۱۳۰۰ دلار بفروشد، با باز شدن فروشگاه به عنوان اولین نفر برای خرید آیفون وارد شد اما از همان راهی که آمده بود با لبانی خندان بازگشت چون می دانست که هزینه خرید این گوشی را ندارد! او با این کارش شخصیت جذاب این روزهای این کشور شده است چرا که با این که می توانست جای خودش را در صف به قیمت بالایی بفروشد، تصمیم گرفت به چهره ای رسانه ای تبدیل شود.

باخانمان

رکورد دک کردن

زهرا فرنیا |طنزپرداز

تصمیم گرفتم هر هفته براتون درباره یکی از خواستگارهای بی شمارم بنویسم. فقط اگه این ستون رو دوست دارین باید یادعا کنین که خواستگارهام تموم نشن که براتون بتونم بازم بنویسم، یا باید زحمت بکشین برام خواستگار جور کنین. آهان یه حالت سومی هم هست... یا باید بیاین خواستگاریم که هم فاله هم تماشا. یعنی شما هم نویسنده زبردست مجرد ستون باخانمان رو از فاصله خیلی نزدیک می بینین، هم ممکنه سوژه هفته آینده این ستون بشین. (حالا نمی دونم این نکته مثبت بود یا منفی. ولی شایان ذکر بود).

به هر حال. هفته پیش برام یه خواستگار اومد. به لحاظ تکنیکی اولین خواستگارم نبود ها! فکر نکنین من از اون دخترام که تا خواستگار برام میاد ذوق زده می شم میام درباره اش می نویسم... ولی به لحاظ غیرتکنیکی اولین خواستگاری بود که جلوش قرار بود چای بگیرم. در هر صورت فرق زیادیه بین خواستگار چای گرفتنی و خواستگار چای نگرفتنی!

خلاصه خواستگار مورد نظر با مادر و پدرش و گل و شیرینی اومدن خونه و خونواده ها گرم صحبت شدن. من و آقای داماد (داماد بالقوه) همین جوری نشسته بودیم هیشکی هم نظر ما رو نمی خواست. مثلا وقتی بابای داماد داشت می گفت: «هوا چقدر گرم شده!» من نظر داشتم که «اصلا هم گرم نشده. نه مثلا وسط مرداد خوب بود که آدم زنده زنده می پخت؟ خنک شده بابا!»

یا وقتی می گفتن: «با این وضع دلار دیگه از دواج برای جوونا سخت شده» می خواستم بگم: «دیگه از همین اولش دبه نکنین! مگه کسی دعوت نامه فرستاده بود؟» و به همین ترتیب هر حرفی زده می شد، کسی نظر من رو نمی خواست. یهو با اشاره چهره مامانم فهمیدم که چای نیاوردم. همین که می خواستم پاشم چای بیارم یهو مادرش پاتک زد و پرسید: «خب عروس خانم، یه ذره شما صحبت کنین.» اون جا بود که فهمیدم هیچ حرفی ندارم. گفتم: «چی بگم؟» گفت: «از علاقه مندی هات بگو». اومدم در یک جمله ضمن تاکید به طنزنویس بودنم، جو جمع رو بشکنم و از علاقه مندی اصلی زندگیم هم یادی کنم، گفتم: «والا من پاپ کورن خیلی دوست دارم».

بله همون جا جو جمع شکست و خرده شیشه ها رفت تو چشم خواستگارها. همون جا مادرش گفت: «پاشیم بریم. این دختره ما رو مسخره کرده.» و بله به لحاظ تکنیکی به خواستگارهایی پیوست که قبل از خوردن چای، خواستگاری رو تموم کردند و بارکورد بیست دقیقه و سی و دوثانیه و هفتاد و دو صدم ثانیه موفق شدم خواستگارم رو بپرونم. ستودنی نیست؟

حدیث روز

امام هادی(ع): مؤمن خوبی می کند و می گرید، ولی منافق بدی می کند و می خندد.

مکارم الاخلاق

ذکر روز پنج شنبه

صد مرتبه «لا اله الا ا... الملک الحق المبین»

ذکر روز جمعه

صد مرتبه «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

خود را با مضامین دعا تطبیق دهیم

استاد فاطمی نیا می فرمایند:

«یکی از شرایط دعا این است که دعاکننده به اندازه طاقت بشریت، خود را با مضامین و اسماء ا... در دعا تطبیق دهد؛ البته در مواردی که با طاقت بشر تناسب دارد مقصود است. فرموده اند: «تخلّقوا باخلاق ا...» یعنی اخلاق خدایی داشته باشید. مثلا می گوید: «یا ستّار العیوب» (ای پوشاننده عیوب)، از آن طرف خودش اهل غیبت کردن و آبرو بردن است! یا وقتی رسیدیم به «یا حلیم و یا کریم»، باید تصمیم بگیریم حلیم و کریم باشیم. زمانی که می خوانی «یا قاضی الحاجات»، به مقدار توانایی ات حاجات بندگان خدا را برآورده کن و بی تفاوت نباش. یک مقدار باید از این اسماء عطر بگیریم و بویی از آن در ما وجود داشته باشد.»

برگرفته از سخنرانی

ریشه ضرب المثل

یک خر ز هزار اسب نتواند برد

گویند سلطان سنجر سلجوقی قلعه هزار اسب را که «اتسز خوارزمشاه» در آن پناه گرفته بود محاصره کرد. سلطان سنجر روزی به انوری شاعر که در اردوی او بود دستور داد بیتی بسراید و برای ترس و تحقیر دشمن با تیر و کمان به داخل قلعه بیندازند؛ انوری چنین سرود:

ای شاه، همه ملک جهان حسب تو راست
وز دولت و اقبال جهان کسب تو راست
امروز به یک حمله هزار اسب بگیر
فردا خوارزم و صد هزار اسب تو راست

این رباعی را با تیر به درون قلعه انداختند. اتسز وقتی آن را خواند به رشید وطواط شاعر دستور داد در جواب این رباعی شعری بسراید تا به اردوی دشمن پرتاب شود. رشید چنین سرود:

ای شه که به جامت می صاف است نه دُرد
اعدای تو را ز غصه خون می باید خورد
گر خصم تو ای شاه شود رستم گُرد
یک خر ز هزار اسب نتواند برد

بعد از اتمام محاصره این مصرع «یک خر ز هزار اسب نتواند برد» به مثل تبدیل شد که برای تحقیر طرف مقابل به کار برده می شود.

برگرفته از «داستان های امثال»
اثر حسن ذوالفقاری

بریده کتاب

همه شناخت انسان این دو کلمه است

در این دنیا نه خوشبختی هست و نه بدبختی؛ فقط قیاس یک حالت با حالتی دیگر است! تنها، کسی که حد اعلای بدبختی را شناخته باشد می تواند حد اعلای خوشبختی را نیز درک کند. می بایست انسان خواسته باشد بمیرد، تا بداند زنده بودن چقدر خوب است... پس زندگی کنید و خوشبخت باشید! هرگز فراموش نکنید که تا روزی که خداوند بخواهد آینده انسان را آشکار کند، همه شناخت انسان در دو کلمه خلاصه می شود: «انتظار کشیدن» و «امیدوار بودن»...!

برگرفته از «کنت مونت کریستو»
اثر الکساندر دوما

قرار مدار

اندکی صبر

نام من...

عمران صلاحی

درخت را به نام برگ
بهار را به نام گل
ستاره را به نام نور
کوه را به نام سنگ
دل شکفته را به نام عشق
عشق را به نام درد
مرا به نام کوچکم صدا بزن

تفأل

چو کحل بینش ما خاک آستان شماست
کجا رویم بفرما از این جناب کجا
مبین به سیب زنخدان که چاه در راه است
کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا

کله چغوکی

آق کمال به طبیعت گردی می رود

آق کمال |همه کاره و هیچ کاره

چند وقتی بود که حسابی خسته رفته بودُم. هم از نظر جسمی، هم از نظر روحی که از بس به هر طرف نگاه مکردم و با هر کی حرف مزدُم و هر چی مخواندُم، از گیرونی و قحطی و احتکار و بالا و پایین رفتن نرخ فلان و بهمان مگفتن. یَگ روز که گوشی به ای دست و روزنامه به او دست و لپ تاپ رو پا و چشم به تلویزیون نشسته بودُم، دگه کاملیا خانم طاقتش طاق رفت و گفت: «ول کن اینا رو دیگه! حوصله ام سر رفت! اگه موافقی جمعه بریم پیک نیک حال و هوامون عوض بشه.» مخواستُم جوابشه بدُم که گفت: «به مامان و باباهامون هم گفتم که اونا هم بیان.» اِنا حالا خوب رفت. قضیه برنامه ریزی شده بود و موافقت مواصلا عددی نبود ای وسط.

جمعه صبح زود رفتِم یَگ جایی که عیال مگفت ای فصل سال برگ ریزوناش اسمیه. دو ساعتی تو ترافیک جاده بودم و نیم ساعت هم تو خاکی رفتِم تا رسیدم به یَگ برهوتی که سر جاده ره زنجیر کیشیده بودن و از هر ماشین پنج تومن ورودی مگرفتن. گفتُم لابد چی جایی هست و چی خدماتی مِدن به گردشگرا که پول باید بدم. هم از زنجیر که رد رفتِم، ادامه همو جاده خاکی بود، به اضافه کوهی از آشغال دو طرف جاده! گفتَم حالا لابد جلوتر مخوان سورپرایزمان کنن با برگ ریزونای پاییزی شان. یَگ ربعی همی جور تلق تولوق رفتِم که باز رسیدم به یَگ زنجیر دگه. ای چیه باز؟ یارو گفت پارکینگ پر رفته و ماشین ره باید همینجی بذرِن و بقیه راه ره تا جاهای برگ ریزون پیاده برِن.

به چی بدبختی تو ظل آفتاب بری سه تا ماشین جا پارک گیر آوردم و ساک و بندیل مان ره به کول مان گیریفتِم که برِم از طبیعت پاییز لذت ببرِم. حالا از او بر برارُم جمال هی غر مزد که دستشویی درُم، آقای دکتر، بابای عیال با او وزنش به هن هن افتاده بود، خانم دکتر زیر لبی غر مزد، مادر خودم گوشه چادرشه بالا گیریفته بود و از او کثافتا نچ نچ مِکرد، آبجیم در به در دنبال یگ برگ مگشت که آرزو به دل نمانه و بتنه عکس بیگیره و بذاره اینستاش. تنها کسی که لذت مبرد آقام بود که هی تعریف مکرد و مگفت از ای به بعد هر هفته بیم اینجی! مو و عیال هم زیر چشمی به هم نگاه مکردم و معلوم بود تو دلمان چی مگفتِم!

خلاصه که نه تنها جای قشنگی ندیدم که حتی جای خالی هم گیر نیاوردم، دست از پا درازتر برگشتِم تو سایه ماشین هامان کنار جاده، خاکی خلی غذامانه خوردم و خسته و آفتاب سوختم، بدون یَگ چیکه آب، در حال ترکیدن به خاطر نبودن مستراح، گازشه گیریفتِم آمدم خانه مان. یعنی جوری شد که از او روز اخبار گیرونی کمپوت گلابی و قحطی دستمال توالت برام جذاب تر از پیک نیک رفتن شده! ایم از ای.

باورش سخته

ما و شما

راه های ارتباطی با ما: پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ و ۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵ در تلگرام

*تنها شمایید که از لب من شعر می شنوید، هر کس لایق غزل های عاشقانه من نیست. دریا عمیق است، درست، ولی پیش چشم من مثل نگاه ساده شما بی کرانه نیست. گاهی مرا به یاد آورید، همین و بس. مرغی که عاشق است، پی آب و دانه نیست... تقدیم به برادر و خواهر دوست داشتنی ام. **علی نصرت پناه***

* بسیار ممنونم بابت موضوع قهوه که در روزنامه گنجاندید. اگه مقدوره آدرس یا تلفنی از این دوستان بفرمایید، چون خیلی مشتاقم که در زمینه قهوه فعالیت کنم و اطلاعاتم افزایش یابد. خیلی خیلی لذت بردم.

ما و شما: لطفا تلفنی با روزنامه و بخش زندگی سلام تماس بگیرید.

*مطلب «سگ علف خوار و...» عالی! برای علافی و فضولی که تمام وجوه فکری و رفتاری ما را فرا گرفته است، هرچه بنویسیم کم است. سپاس.

* خانم سحر بهجو، شعر طنز شما بسیار با زندگی مردم و حال و هوای تفریح رفتن مطابقت دارد. به امید اصلاح وضع پارک ها موفق باشید. **فریدون آقایی، تربت حیدریه**

*زندگی سلام بهترین شده ولی خودتون خبر ندارین اگه می خواین بهترین بمونید مطلبی درباره عجایب هفت گانه جهان چاپ کنید. **داودلی، قوچان**

*از فرزندان درس خوان برادران و خواهران خود که مایه افتخار ما و کشورمان هستند تشکر می کنم: سروش، سینا، سهیل، حامد، پویا، عرفان، نازنین، شیوا، مینو و نگار عزیز، آفرین. **نسرین اباذریان**

* در صفحه زندگی سلام لطفا مطالبی درباره لکنت زبان بنویسید.

*آق کمال، واسه پشت کنکوری ها دعا کن، مظلومن..

آق کمال: الهی موبگردم پشت کنکوری های مظلوم ره. معلومه که دعا مکنم، بری همه جوونای کشورم دعا مکنم، چه ای بر کنکور، چه او بر کنکور. ولی یادتان باشه، موفقیت و خوشبختی فقط در گرو قبول شدن تو کنکور نیست ها!

زندگی سلام تکانی

دوستان عزیز! بهمون بگید کدوم بخش های زندگی سلام رو بیشتر دوست دارید؟ کدوم یکی از مطالب زندگی سلام توی ذهنتون مونده؟ ترجیح می دین تو این چهارصفحه چی بخونید و چی نخونید؟ نظرات و پیشنهادهاتون رو هر روز بین ساعت ۱۱:۳۰ تا ۱۲:۳۰ دبیر ضمیمه زندگی سلام، سید مصطفی صابری، بگید. این شماره ماست؛ ۰۵۱۳۷۰۰۹۳۶۶

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله ای

اداره کل زندانهای خراسان جنوبی در نظر دارد مناقصه عمومی تامین بخشی از نیرو های فرهنگی و تربیتی خود را از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت برگزار نماید.

کلیه مراحل برگزاری مناقصه از دریافت اسناد تا ارائه پیشنهاد مناقصه گران و بازگشایی پاکتها از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی (ستاد) به آدرس www.setadiran.ir انجام خواهد شد و لازم است مناقصه گران نسبت به ثبت نام در سایت مذکور و دریافت امضای الکترونیکی جهت شرکت در مناقصه اقدام نمایند.

مهلت دریافت اسناد مناقصه از سایت: تا ساعت ۱۴
روز شنبه مورخ ۹۷/۷/۱۴
مهلت زمانی ارسال پیشنهاد: ساعت ۱۴ روز سه شنبه مورخ ۹۷/۷/۲۴
زمان بازگشایی پاکت ها: ساعت ۹ روز چهارشنبه مورخ ۹۷/۷/۲۵
اطلاعات تماس دستگاه مناقصه گزار
آدرس: بیرجند خیابان معلم- معلم ۷ اداره کل زندان های خراسان جنوبی می باشد. متقاضیان می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر با اداره فرهنگی و تربیتی از طریق شماره ۰۵۶۳۲۲۳۱۹۳۴ تماس حاصل نمایند

روابط عمومی اداره کل زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی استان خراسان جنوبی

۹۷۱۰۹۰۱۱/ق